

احمد و بابک از خانه دوست کجاست می‌گویند؛

مردد بر سر دوراهی

نداروزه

به بهانه روز جهانی کودک تصمیم گرفتیم با چند کودک ماندگار سینمای سرزمینمان دیدار کنیم. کودکانی که خارج از حیطه کاریشان، از خاطرات هیچ کداممان فراموش نشده‌اند و محال است با دیدن تصویری از هر کدامشان لیخندی از سر دل نشینی و یادآوری خاطراتی دور، روی صورتشان ننشیند. اولین دیدار و مصاحبه ر اختصاص دادیم به برادران احمدپور. دو برادری که حالا هر دو قد کشیده‌اند، رنج کشیده‌اند، مو سفید کرده‌اند، اما سادگی و معصومیتشان دست نخورده مانده است. شاید کمی رنگ غم پس چشمانشان چاشنی این معصومیت شده باشد، اما هنوز همان طور صاف مانده‌اند. آنچه در ادامه می‌خوانید گپ و گفت دوستانه‌ای است با احمد و بابک احمدپور.

اغلب بازیگران کودکی که در سینما می‌درخشند، به مرور زمان دچار مشکلات روحی می‌شوند. چرا که بعد از مدتی به فراموشی سپرده می‌شوند و این رها شدن درحالی‌است که بازیگری و دوران تولید فیلم، تأثیری روی آن‌ها گذاشته که دیگر حتی در زندگی شخصی‌شان هم آن آدم سابق نیستند. شما چقدر با این موضوع موافق هستید؟

بابک احمدپور: اتفاقاً من همیشه در مصاحبه‌هایم به این موضوع اشاره کرده‌ام که افرادی که در دوران بچه‌گی بازیگری را تجربه می‌کنند، معمولاً در بزرگسالی به مشکل برمی‌خورند... مثل ما دو برادر و مشکلاتی که در این سال‌ها داشتیم و داریم و همچنان به دوش می‌کشیم. فقط این نیست که شما در بچه‌گی بازی می‌کنید و رها می‌شوید. بعضی از کارگردان‌های صاحب‌نام هم دوست دارند که شما رها شوید. می‌خواهند که شما را فقط محدود به کار خودشان کنند که به نظر من این کار اصلاً قشنگ نیست.

خود آقای کیارستمی هم گفته بود که ما الان بچه‌ها را با ماشین‌های شیک جابجا می‌کنیم، با لباس‌های خوب سر صحنه می‌آوریم، همه عوامل به آن‌ها توجه می‌کنند. وقتی که دیگر این‌ها نباشد، بچه‌ها می‌خواهند چه کار کنند؟ به نظر من کیارستمی یک آدم شش دانگ بود، انگار صد سال از زمان خودش جلوتر بود. ما بعد از سال‌ها تازه الان به حرف آن روزهای او رسیده‌ایم.

اما ما دچار مشکل روحی‌روانی نشدیم، در واقع بهتر است بگویم که ما حال خوبی نداریم. من و احمد اصلاً این روزها زیاد فیلم نمی‌بینیم، نه این روزها، خیلی وقت است که دیگر فیلم نمی‌بینیم. تنها کاری که کمی کم‌کم می‌کند تا بتوانیم خودمان را رها کنیم، ارتباط با بازیگران است و من از این‌جا از همه‌شان تشکر می‌کنم، از حامد بهداد عزیز، خانم معتمد آریا و همه دوستانی که به ما لطف دارند و مرتب حالمان را می‌پرسند.

من این‌جا اسم عدنان عفرایان را می‌آورم چون در یک دوره‌ای می‌گفتند که عدنان به شدت به بن‌بست خورده است. این بستگی به روحیه خود شخص هم دارد، بالاخره



خواهرزاده‌اش را نشان می‌دهد و نقشی هم برای او می‌گیرد... این مسائل را دیگر همه شماها می‌دانید، خود بازیگرها هم می‌دانند.

تعداد هم که بازیگری را بیشتر در زندگی شخصی‌شان به کار می‌برند نه در صحنه. به نظرم باید این‌جا اسکار بگیرند آن هم بابت بازی در زندگی شخصی‌شان نه بابت دیده شدنشان روی پرده.

بابک احمدپور: من خوشبختانه ارتباطم را با همه بازیگران سینما حفظ کردم ولی هیچ چیزی در این ارتباط حفظ کردن نبود.

احمد احمدپور: من خودم را راحت کردم از همه خط کشیدم.

خب بابک نسبت به شما خیلی احساساتی‌تر است.

احمد احمدپور: (تایید می‌کند) بله، من خودم را از همه کنار کشیدم البته به خاطر مسئله کارم هم بود. بعد از این‌که از خوزستان برگشتم هم همچنان دور بودم، مگر این‌که گاهی بابک از من می‌خواست همراهش بیرون و من به احترام بابک می‌رفتم.

بابک احمدپور: اصلاً من یک چیزی به شما بگویم، به والله این را جدی می‌گویم. طرف می‌آید ایران، در هتل می‌ماند. به موبایل من زنگ می‌زند، من خیلی هم زیاد انگلیسی بلد نیستم. تقریباً دست و پا شکسته صحبت می‌کنیم. می‌گوید آقای احمدپور تو را به خدا بیا من فقط به خاطر شما آمده‌ام. ما می‌گوییم چشم، به والله از زندگی خودم می‌زنم کرایه تاکسی می‌دهم، می‌روم آن‌جا. می‌گویم بله؟ من را که می‌بیند، گریه می‌کند و می‌گوید من را ببر بر سر قبر کیارستمی، می‌گویم باشه. می‌رویم سرمزار کیارستمی،

یک جاهایی آدم باید خودش هم کنار بیاید.

احمد احمدپور: خیلی وقت است که دیگر فیلم نمی‌بینیم، نه این‌که کلاً نگاه نمی‌کنیم، سینمای ایران را نگاه نمی‌کنیم. یکی دو سالی می‌شود که فقط تیزرهایشان را می‌بینیم.

بابک احمدپور: آخر بعد از تماشای این فیلم‌ها مدام این در ذهنمان تکرار می‌شود که آن فیلمنامه‌نویس‌ها و فیلم‌سازان قدیم مثل کیارستمی کجا هستند؟ وقتی برمی‌گردیم و مرور می‌کنیم فقط از دلگیری‌ها نمی‌گوییم.

کیارستمی همیشه می‌گفت من اگر بابک و احمد را در روستای کوه کر پیدا نمی‌کردم، فیلمنامه‌ام را می‌گذاشتم. کنار و هیچ وقت آن را نمی‌ساختم. اما امروزه دیگر همه چیز سفارشی است.

کسی برای پیدا کردن شخصیت‌های اثرش تلاشی نمی‌کند. اصلاً به تنها چیزی که فکر نمی‌کند، خود شخصیت‌های فیلمش هستند.

فردی به تهیه‌کننده پول می‌دهد و نقش می‌گیرد، سه روز بعد به رستورانی دعوتش می‌کند و

